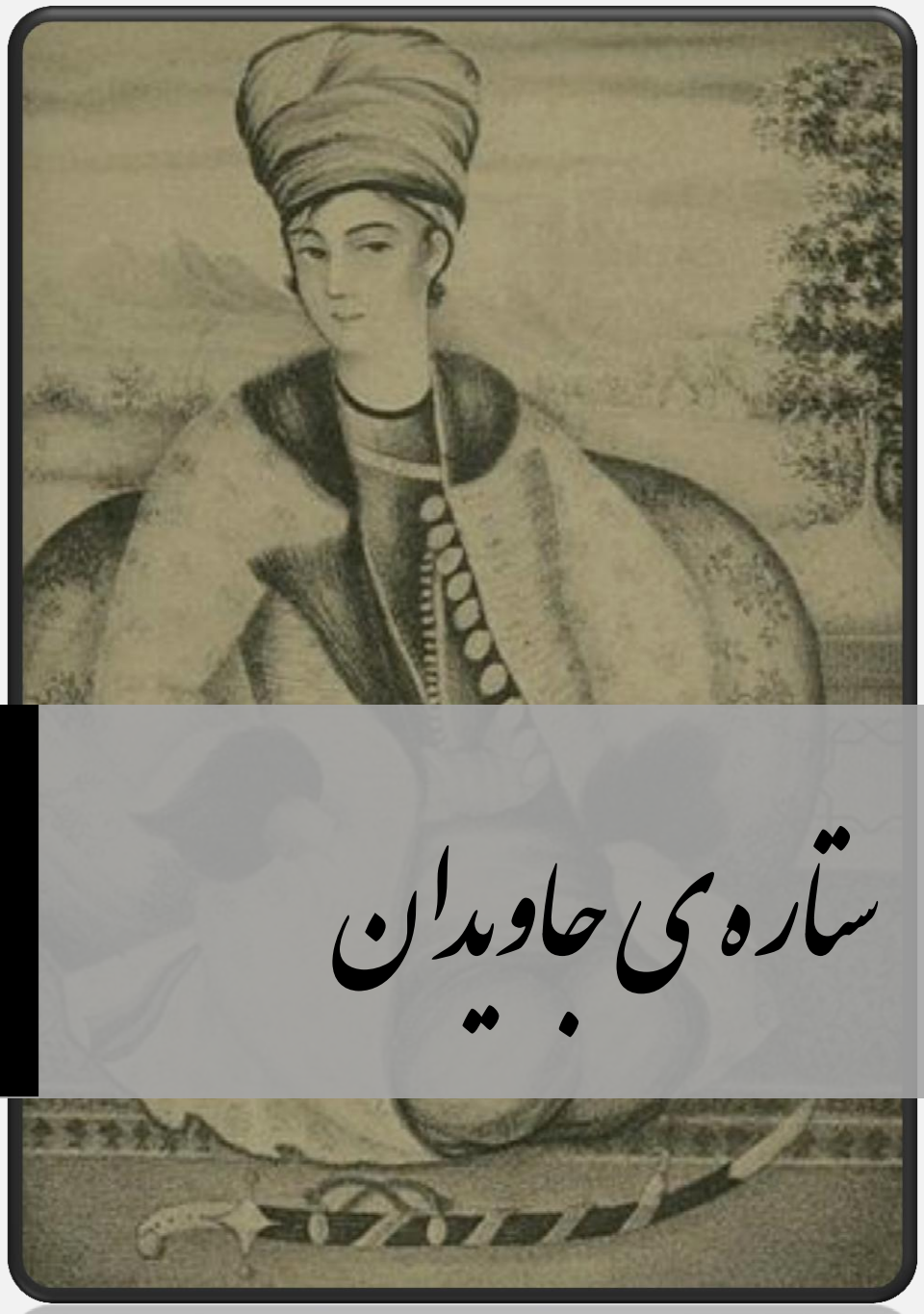
به نام خداوند جان و خرد

ستاره ی جاویدان

لطفعلی خان زند

نوپسنده : جمال فرجی



ستاره ی جاویدان

لطفعلی خان زند

نام کتاب: ستاره ی جاویدان

نویسنده: جمال فرجی

طراحی و تایپ: مازیار مرادی

تعداد صفحات: ۴۰

//

////////////////////////////

//////////////////////

/////////

موضوعات مطالب

مقدمه

خلاصه ای از خاندان زند

لطفعلی خان زند و ویژگیهای وی

اهداف لطفعلی خان در راه سازندگی

ایران لطفعلی خان تا مرگ

تجاوز جنسی به لطفعلی خان و رفتار با بازماندگان وی

دودمان قاجاریه

لطفعلی به ما چه آموخت

مقدمه

با شنیدن نام لطفعلی خان زند به یاد میارویم رشادت های او را که در برابر آقا محمد خان قاجار . در این کتاب خواهم گفت از آنچه میدانم از لطفعلی خان و چه کرد و چه میراثی برای نسل های آینده به جا گذاشت .

آری لطفعلی خان زند،شاهزاده ای زندی بود که شاید تراژدی غم انگیز پایان زندگانی اش هر انسان مهر ورز و هر ایرانی راستین را به گریستن وا میدارد.لطفعلی خان به دست سر دودمان ترک های قاجاری که سیاه ترین دوران را برای ایرانزمین فراهم می آوردند به گونه ای دلخراش و غیر انسانی شکنجه و کشته شد.و پیش از دستگیری اش تا جایی که توانست در برابر ترک های قاجار یک تنه ایستادگی کرد و هنگامی که اسبش را به زانو در آوردند،دستانش را جلو آورد و فریاد زد :

ببندید که دستان ایران بسته اید

لطفعلی نیامد برای سلطنت بلکه آمد که مردم بر او سلطنت کنند وقتی انسان چنین انسان های ارزشمندی را میبیند به خود افتخار میکند . لطفعلی فرزند این بوم و خاک بود و هیچگاه وطن خود را به هیچ عهدی نفروخت و به ما آموخت که چرا نامش در تاریخ زنده ماند و چرا پس از گذشت این همه سال از مرگش هنوز نامش در دل ها زنده است و همه او را یاد میکنند . او نشان داد که اگر انسان با مردم باشد برای خاک و وطنش کار کند نامش زنده خواهد بود و همگان از او یاد خواهند کرد.

جمال فرجی / خرداد۹۰

خلاصه ای از خاندان زند

زندیان یا زندیه یا دودمان زند نام خاندانی پادشاهی است که میان فروپاشی افشاریان تا برآمدن قاجار به درازای چهل و شش سال در ایران بر سر کار بودند. این سلسله به سردمداری کریم خان زند از طایفه زند از سال ۱۱۶۳ هجری قمری در ایران به قدرت رسید. کریم‌خان، ایلخان طایفه زند بود. پدرش «ایناق خان» نیز ایلخان بود. کریم خان در آغاز یکی از سرلشکران سپاه نادرشاه افشار بود که پس از مرگ نادر با همراهانش بازگشت. او فردی مدبر بود. او را نیکوترین فرمانروا پس از حمله اعراب به ایران دانسته‌اند. کریم خان خود را وکیل الرعایا نامید و از لقب (شاه) پرهیز کرد. شیراز را پایتخت خود گردانید و در آبادانی آن کوشش نمود. ارگ، بازار، حمام و مسجد وکیل شیراز از کریمخان زند وکیل الرعایا به یادگار مانده‌است .

کریمخان زند وکیل الرعایا (۱۱۹۳ – ۱۱۶۳ ه.ق.) توانست پس از فروپاشی حکومت نادرشاه افشار، تمام بخش‌های مرکزی، شمالی، غربی و جنوبی ایران را تحت حکومت خود درآورد. همچنین برادر وی، صادق‌خان زند، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ ق. بصره را از امپراتوری عثمانی جدا کرده و به ایران پیوست نماید و از این طریق، نفوذ ایران را بر سراسر اروندرود، بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند.

پس از در گذشت کریم خان زند دگرباره جانشیانان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاع‌های مستمر، زمینه تقویت و کسب اقتدار آغا محمد خان و سلسله قاجار را فراهم آوردند. در سال ۱۲۰۹ هجری قمری لطفعلی خان آخرین پادشاه زند پس از رشادت‌های بسیار آن به دست آغا محمدخان قاجار معروف به اخته خان کشته شد. آغامحمدخان با به دست آوردن شهر شیراز دست به کشتار کسانی که از دودمان زند بودند زد، پسران لطفعلی خان را اخته نمود و دستور تجاوز جنسی به زن باردار و دختر لطفعلی خان زند و دیگر زنان این دودمان را داد

عده ای از وابستگان نزدیک این خاندان را با خود به تهران آورد و در قلعه ای قدیمی در یافت آباد امروزی زندانی نمود که در اواخر قاجاریه توانستند اراضی اطراف را بدست آورند و همانجا اقامت کنند و دیگر وابستگان این خاندان یا کشته شدند. یا به عثمانی گریختند و یا مهاجرت کردند تا جان زن و فرزندانشان در امان باشد. امروزه در استان‌های کرمانشاه، کردستان، همدان، کهگیلویه و بویراحمد، فارس و خراسان بازماندگان طایفه زند زندگی می کنند. از میان تبار شاهان این دودمان تنها از پشت علیمراد خان زند فرزندانی به جا ماند که امروزه بیشتر دنباله آنان در ایران زندگی نمی‌کنند. دسته‌ای از زندیان نیز که از دوده فرمانروایان این خاندان نبودند تا سال‌ها به پیشه و کار پرداختند

دستگاه دیوانی زند به رهبری حاج ابراهیم کلانتر که به لطفعلی خان خیانت کرده بود یکراست به قاجارها پیوست و به جز تنی چند که به واپسین فرمانروای زند تا دم مرگ وفادار ماندند دیگران رویه ابراهیم خان را پیش گرفتند

تعدادی از طایفه زند چون وضعیت را نامناسب دیدند و بزرگان طایفه زند هرکدام برای رسیدن به قدرت دست به کشتار یک دیگر زده بوداند، شبانه و مخفیانه به سمت کوهستان‌های سخت‌گذر بویر احمد حرکت کردند تا جان زن و فرزندانشان در امان باشد و تا زمانی که سلسله عوض شد در همان جا میزیستند وانگاه که قتل عام بر علیه این طایفه به پایان رسید و بعد از مرگ اقا محمد خان قاجار که کینه این طایفه را بر دل داشت باز مانده طایفه کریم خان به یاسیچ یا همان یاسوج کنونی کوچ کردند ودران مکان اقامت گزیدنند و در این مدت صاحب مال و منال خوبی شده بوداند. بعد سال‌ها مخفیانه زندگی کردن حاج نیاز بزرگ طایفه به سمت اردکان فارس هجرت نمود وبا ورود ایشان به این منطقه کسی یارای مقابله با این طایفه تازه وارد را نداشت و انگونه که خدا می خواست به بزرگی و خانی منطقه درامد و ایشان برای همیشه در این مکان اقامت کردند و بعد از حاج نیاز فرزندش حاج علی خان وفرزندان ایشان بر بلوکات اردکان فارس خانی و کلانتری کردند و از این طایفه در فارسنامه ناصری یاد شده است. ایشان کلیه دهات مجاور را خریداری کردند و خراج سالیانه حکومت را یکجا میپرداختند این طایفه برای قدردانی از زحمات حاج نیاز بعدها نام خانوادگی نیازی را برای فامیل خود انتخاب کردند از حاج

نیاز یاسیچی قران‌های خطی بر پوست اهو برای وراث ان به جای مانده است. و در دوره پهلوی که مبارزات بر علیه خوانین اغاز شده ایشان بدون مقاومت قدرت را به حکومت مرکزی تحویل دادند.

زندیان با انگلستان دارای پیوندهای بازرگانی بودند و برخی سران این دودمان همچون واپسین شاهشان لطفعلی‌خان برخوردهای نزدیک و دوستانه‌ای با نمایندگان این کشور داشتند. هرچند برخورد کریم خان با انگلیسی‌ها در تاریخ پُرآوازه است؛ وی چینی‌های پیشکشی انگلیسی‌ها را در پیش رویشان شکست و ظرف‌های مسی ایرانی را به زمین زد و گفت که می‌بینید مال ما بهتر است و نیازی به ظرف‌های شما نداریم؛ ولی می‌نماید این از عاقبت اندیشی بنیانگذار این دودمان بوده باشد چه که هندوستان به تازگی به استعمار انگلیسی‌ها درآمده بود. ولی با این همه وی به شرکت انگلیسی هند شرقی پروانه زدن تجارتخانه در بوشهر را داد و تسهیلاتی بدیشان بخشید. انگلیسی‌ها پارچه‌های پشمی به ایران می‌آوردند و در برابر کریم خان ایشان را از حق گمرک معاف نمود. ولی بازرگانان انگلیسی حق بیرون بردن طلا و نقره را از ایران نداشتند و ناچار بودند برای بهای کالاهای خویش کالاهای ایرانی خریداری کنند

فتح بصره در سال ۱۷۷۵ (میلادی) نیز از سوی کریم خان برای از رونق انداختن بازرگانی عثمانی و رونق بخشیدن به بندرهای ایران بود چه که پنج سال پیش از آن بازرگانان انگلیسی تجارتخانه خویش را در بوشهر بسته و در بصره برپا نموده بودند و با چیرگی بر بصره آن‌ها چاره‌ای نداشتند جز اینکه شرطهای ایران را در راه بازرگانی بپذیرند

هلند نیز در آن زمان هماورد بازرگانی انگلستان بود، این کشور در این زمان جزیره خارک را اشغال کرد و آن را محور بازرگانی خویش با ایران و عثمانی قرار داد ولی دیری نگذشت که در سال ۱۷۷۶ (میلادی) راهزنی به نام میرمهناظاهراً به اشاره زندیان خارک را گرفت و هلندی‌ها را بیرون راند

همچنین روسیه نیز پیوندهای بازرگانی گسترده‌ای در این روزگار با زندیان داشته‌اند

در نیمه دوم سده هژدهم اروپاییان حرکت‌های استعماری خویش را در شرق آغاز کرده بودند و کریم خان از این جنبش اینان هشیار بوده و به پیروانش نیز هشدار می‌داده‌است .

با مرگ کریم خان اوضاع کشور باز به هم ریخت و نبرد بر سر قدرت بازماندگان زند فشار بسیاری به مردم آورد. حتی در برافتادن این خاندان مردمان بسیاری قربانی قاجارهایی شدند که فرمانروایی را از زندیان ربوده بودند، برای نمونه بلایی که بر سر مردم کرمان آمد را می‌توان نمونه آورد .

فرمانروایان زند را میتوان ترتیب به این شکل بیان کرد :

کریم خان زند؛ ۱۱۷۹–۱۱۹۳ قمری

زکی خان زند؛ برادر کریم خان بود که حدود صدروز حکومت کرد و نهایتا به تحریک علی مرادخان؛ خواهرزاده اش به قتل رسید.

ابوالفتح خان زند؛ ۱۱۹۳–۱۱۹۳؛ او فرمانروایی هفتاد روزه‌ای را پس از مرگ پدرش . کریم خان داشت

صادق خان زند؛۱۱۹۳–۱۱۹۶؛ وی در کرمان فرمانروایی به راه انداخته بود و دعوی پادشاهی داشت. با ترور زکی خان خود را به شیراز رساند و فرمانروایی را به دست گرفت. ولی از علیمرادخان شکست خورد و به قتل رسیدوبه روایتی خودکشی کرد .

علیمرادخان زند؛ ۱۱۹۶–۱۲۰۱؛ وی خواهرزأ ه زکی خان بود. او در آغاز بر اصفهان فرمان می‌راند و توانست بسیاری از رقیبان را کنار بزند و بر پایتخت شیراز دست یابد.

جعفرخان زند؛ ۱۲۰۱–۱۲۰۳؛ پسر صادق خان بودکه بهدازمرگ علی مراد خان به تخت نشست.عده ای ازمخالفانش از جمله صیدمراد خان زند؛ عم زاده علی مرادخان؛ شبانه برسرش ریختندواوراکشتند وسرش را ازدیوار ارگ شیراز به زیر انداختند.

صیدمرادخان زند؛ او از بزرگان زند بود که پس از ترور جعفرخان هفتاد روز در شیراز . فرمان راند

لطفعلی‌خان زند؛ ۱۲۰۳–۱۲۰۹؛ پسر جعفر خان و واپسین شاه زند. در آغاز بر شیراز و آنگاه در کرمان – خوار و طبس با آغا محمدخان قاجار به نبرد پرداخت وارگ بم راتسخیر کرد؛ آقامحمدخان قاجار به دفع او لشگربه کرمان آورد و آنجا را برای چهارماه محاصره کرد؛ ولی سرانجام دراثرخیانت لشگریانش که ازطول محاصره ملول شده بودند؛ از پا درآمد. پس از کور شدن و شکنجه بسیار به طهران انتقال داده و کشته شد. مقبره وی در بازار کفاش‌ها در بازار تهران می‌باشد.

این بود خلاصه ای از تاریخچه ی دودمان زند .

لطفعلی خان زند و خصوصیات وی



(تصویر لطفعلی خان زند)

لطفعلی زندگانی پر افتخاری داشت . در سراسر زندگی او سادگی را درمیابیم . لطفعلی در سال ۱۱٤۸ خورشیدی در شیراز پا به جهان گشود . لطفعلی بسیار خوش سیما بود و شهره ی خاص و عام شده بود به جهت زیبا رویی و صفات دیگر . لطفعلی علاوه بر خوش سیمایی قوی اندام قوی و نیرومند و بسیار راستگو و درستکار و دلیر و شجاع بود . (تصویر بالا گویای همه چیز است)

وی پسر جعفر خان زند و نوه صادق خان زند برادر بنیاد گذار فرمانروایی زندیان؛ کریمخان زند وکیل الرعایا بود. وی دارای ویژگیهای برجسته بسیاری چون خوش سیمایی، دلاوری، نیرومندی و هوش سرشار بود. وی از ادب و شعر هم بی بهره نبود.

او در سوار کاری و شمشیرزنی و سایر فنون سپاهیگری بی مانند و بسیار شجاع و متهور و بی باک بود. او به دلیل جوانی و زیبایی و دلیزی و سخاوت در شیراز خیلی محبوبیت داشت. لطفعلی خان به همه بخشش می کرد و هر کس برای حاجتی به او مراجعه می نمود بدون نصیب نمی ماند. با توجه به این فضایل اخلاقی و علاقه ی شدیدی که مردم فارس به سلطنت خاندان زند داشتند چنین به نظر می رسید که لطف علی خان عظمت و اقتدار زمان کریم خان را بار دیگر تجدید خواهد کرد اما با وجود حریف سرسختی چون آقا محمدخان قاجار و حوادث غیرمنتظره ای که در دوران سلطنت او روی داد این امید به یأس مبدل گردید

نمیتوان مهربانی او را از یاد برد او همیشه لبخند میزد و با عموم مردم مهربان بود و به خشم نمیاند هنگامی هم که حاج ابراهیم کلانتر نیز به او خیانت کرد نه تنها خشمگین نشد و در پی شکست هایش از آقا محمد خان ای شغرا سرود :

دادی به محتشی، نه مردی نه زنی یارب ستدی جهانی از همچو منی

پیش تو چه دف زنی چه شمشیرزنی از گردش روزگار معلومم شد

به همین مناسبات وی را به عنوان آخرین شمشیر زن ایران و بهترین شمشیرزن شرق یاد میکنند و وی به مردی افسانه ای تبدیل شد . و از محبوب ترین افراد در زمان خود گردید و حتی برای وی نیز شعر گفته شده که نمونه ای از آن را با هم میخوانیم (این شعر را مردم کرمان برای وی سروده اند) :

آوازپی در پی میاد هردم صدای نی میاد

روح و روانم کی میاد؟ لطفعلی خانِم کی میاد؟

او به همه احترام میکرد و در عوض هم مردم به او احترام میکردند و به او عشق می ورزیدند . با وجود چنین خصوصیات هر انسانی به او شیفته میشود و یکی از این افراد خوده بنده هستم . و افراد بسیاری نیز هستند که به ایشان شیفته شده اند .

لطفعلی بسیار خدا دوست بود و هنگامی که آقا محمد خان از او خواست تا بر او سجده کند او گفت که تنها برای خداوند سجده میکند . او برای آغاز هر کاری به خداوند روی میاورد . و به پناه میبرد و در کتب بسیار آمده که وی حتی شب ها برای نیایش حق تعالی شب ها بیدار میماند و به راز و نیاز میپرداخت .

راسگویی و صداقت وی باعث شده بود که بسیاری از حمایت وی دست بردارند این شیرمرد خود را نمیتوانست آلوده به گناهان دنیوی کند و برای وی دردناک بود انجام کارهایی که ناروا بود . حتی آقامحمد خان قاجار نیز بعد ها از وی ستایش کرد و به صداقت وی تحسن نمود اما که خواهد فراموش کند آن جنایاتی که بر دودمان زند بوجود آورد . تنها تاریخ است که میداند لطفعلی چه ها که نکشید از بدبختی ها، از شکنجه ها، از ناسزا هایی که بر او وارد میشد و درد این ناسزا ها بیش از درد شلاق بر وی اثر مینمود .

لطفعلیخان مردی بود راستگو و جوانمرد و صریح اللهجه و بدین مناسبت وقتی برای جنگ با قشون آقامحمدخان عده ای از خائنین نظیر عبدالرحیم خان شیرازی برای پیوستن به قشون او اعلام آمادگی کردند وی بسادگی پذیرفت و از آنها به خوبی استقبال کرد . طوری که ای خائنین از رفتار اینگونه ی لطفعلی خجالت زده شدند و سر تعظیم فرو آوردند .

هرفورد جونز مورخ انگلیسی در فصل بهار در یکی از باغهای شیراز مدتها میهمان لطفعلیخان زند بود. وی می گوید: خان جوان زند همیشه لبخند به لب داشت و از میهمانان به خوبی پذیرائی می کرد و دقت می نمود که تماما مهمانان صحبت کنند و بخندند و اوقات خوشی داشته باشند و سپس آنها را برای سوارکاری و شکار به صحرا می برد و من می دیدم که خان زند تا چه اندازه در تیراندازی با تفنگ و تپانچه مهارت دارد و پس از آن در خیمه هائی که در صحرا بود از میهمانان با انواع کباب و میوه و بخصوص پرتقال و لیمو پذیرائی می نمود . (البته مهارت بی نظیر لطفعلی خان در شمشیرزنی در میدان جنگ باعث گردید تا از وی به عنوان آخرین شمشیرزن ایران یاد کنند) . وقتی جونز قصد ترک شیراز را داشت خان جوان زند به او یکی از اسبهای ممتاز خود به نام خاصه را با یکدست زین و برگ بخشید. سر هرفورد جونز بعد از اینکه از ایران رفت، سه سال بعد نیز مراجعت کرد ولی در آن موقع اقبال از خان زند بازگشته بود و وی نتوانست لطفعلی خان را در شیراز ببیند و به وی گفتند که خان زند در بیابانها آواره است !

مرد انگلیسی خیلی دوست داشت آن جوان دلاور و زیبا و خونگرم و بامحبت و مهمان نواز را دوباره ببیند البته نه برای لطف و کرم چراکه خود جونز از افراد توانگر و متشخص بود و فقط شوق دیدار او را وادار به چنین کاری کرد. روزی که جونز جوان زند را در بیابان دید مشاهده کرد که وی در یک سیاه چادر نشسته و با دیدن جونز طوری با گرمی ومحبت با وی برخورد نمود که گوئی در یکی از عمارات سلطنتی با وی برخورد می کند هنگام صرف نهار سفره ای مقابل میهمان انگلیسی گستراند و دو گرده

نان و یک ظرف دوغ مقابلش نهاد و شهریار جوان زند بدون اینکه از محقر بودن غذا ناراحت شود از جونز دعوت بعمل آورد و لطفعلیخان به هنگام صرف غذا تبسم به لب داشت و میهمان خود را بحرف می اورد و حرفهای خنده آور می زد تا مهمان انگلیسی کسل نشود سرهرفورد جونز فهمید که لطفعلیخان به علت خیانت حاج ابراهیم خان کلانتر و مردم شیراز پشت دروازه ها مانده و با رسیدن قوای آقامحمدخان در حالیکه زن و بچه اش درون شهر بودند با نیروی کم اما وفادار خود راه صحرا را پیش گرفته و اینک حتی استطاعت خوردن یک غذای مناسب را به میهمانان خود ندارد! تصمیم گرفت با خان زند خداحافظی نماید تا بیش از این به وی فشار نیاورد اما شهریار زند نگذاشت او برود و گفت : من می دانم در اینجا به شما بد می گذرد منتهی من سعی خود را برای رفاه شما خواهم کرد و پس از مدتی که از او جدا شد انعامی به نوکران مرد انگلیسی داد و به جونز گفت که امیدوار است مرتبه ای دیگر او را در شیراز به میهمانی دعوت کند اما عمر لطفعلیخان هرگز این مجال را به او نداد !

این رسم مهمان نوازی به سبک ایرانی بود که این شیرمرد به ما آموخت. وی حتی از افراد ساده و فقیر در زمان خود وقتی به دیدار وی میامدند به این شکل برخورد میکرد و نمیگذاشت که به آنها بد بگذرد و او مواقعی در لباس فقیران و مسکینان در میامد و به جمع فقیرا میرفت و به آنها کمک میکرد و به آنها غذا میداد و نمیگذاشت که به آنه که از فقیران بودند ساعات برایشان بد بگذرد . از وی گفته شده که میگفتند " نمیتوانیم سرم را بر روی زمین بگذارم وقتی فردی گرسنه ای را ببینم . "

شهریار زند بسیار احساساتی بود و میگفت " نمیتوانم قیافه ی اندوگین را تحمل کنم " . برخی مواقع که افرادی را میدید که اندوهگین هستند و گریه میکنند او هم همچون آنها شروع به گریه میکرد و نمیتوانست خود را تحمل کند . مردم از این صفت وی بسیار یاد کرده اند. در مشرق زمین اولین کسی بود که به فکر تأسیس بیمه ی اجتماعی افتاد و اگر عمرش کفاف می داد و آن را به وجود می آورد و گرچه آن چه می خواست به وجود آورد عنوان بیمه ی اجتماعی نداشت اما نتیجه ای که در آن به دست می آمد همانند آن بود.

لطفعلیخان زند آخرین سردار شجاع ایرانی و بازمانده سلسله زندیه را بخاطر صفات بزرگی که داشته تاریخ نویسان و بزرگان ستوده اند . وی جوانمرد ، بی باک ، نترس ، رشید ، خوش سیما ، با اندامی ورزیده و مناسب و در باطن نیز منزه و خداپرست بود . این یل نامدار جوانی زیبا صورت و نیک سیرت بود در بیست سالگی پدرش بر اثر خیانتی کشته شد لطفعلیخان خواندن و نوشتن را در کودکی زیر نظر ملا محمدتقی شیرازی فراگرفت و عده ای را عقیده بر این است که پس از درویش مجید طالقانی ، هیچکس به زیبائی وی خط ننوشته است . وی بسیار ادب دوست و هنرپرور بود و مقبره حافظ و سعدی در شیراز به صورت امروزی به جهد و کوشش وی باز می گردد . لطفعلیخان بسیار خوش صدا بود و در کشتی گرفتن نیز مهارت بالائی داشت بطوریکه در جوانی پشت بسیاری از یلان و پهلوانان نامدار هم عصر خود را به خاک رساند . وی دستها و پنجه های فوق العاده نیرومندی داشت .

***

اهداف لطفعلی در راه سازندگی ایران

او اولین کار بزرگی که پیش گرفت این بود که سه جاده شوسه بین شیراز و بوشهر و شیراز و بندرعباس و شیراز و بندرلنگه احداث کند. احداث این سه جاده در آن عصر یکی از کارهای بزرگ عمرانی بود که سلاطین سلف نکرده بودند و دومین کار بزرگی که در صدد بود انجام دهد ساختن سدی روی رودخانه ی موند بود تا آب آن رودخانه را بر اراضی طرفین رودخانه سوار کند. رودخانه موند رودی است که از کوههای فارس سرچشمه می گیرد و در گذشته بدون استفاده به خلیج فارس می ریخت. اگر آن سد ساخته می شد قسمت وسیعی از فارس که استفاده نشده بود یکی از حاصل خیزترین مناطق دنیا می گردید و اگر سه جاده را که می خواست احداث نماید به اتمام می رسید بسیار در توسعه ی آبادی و بازرگانی فارس مؤثر می گردید. اما جنگ های لطف علی خان با آقا محمدخان قاجار مانع از آن شد که آن جوان روشن فکر بتواند آن کارها را انجام دهد.

اما نیت او نشان داد که استعداد زمام داری وی خیلی بیش از معاصرینش می باشد و از لحاظ داشتن لیاقت برای زمام داری با وجود جوانی دو قرن از معاصرینش برتری داشت و سد سازی برای آبادی

کشور و . . . از فرمول های امروزی است نه ۲۰۰ سال قبل در ایران . بی نظیر است مگر نه ؟ اما عمر وی کفاف نداد تا اهدافش را عملی کند .

وی علاوه بر اقدامات عمرانی در اولین سال سلطنت خود یک کار ادبی هم کرد و عده ای از شعرا و فضلای شیراز را مأمور نمود که با همکاری، اشعار حافظ را مورد مطالعه قرار دهند و آن قسمت از اشعار وی را که به طور حتم از او نبود را جدا نمایند. در ابتدا ممکن است که این کار ساده جلوه کند و به نظر رسد که لطف علی خان کاری جالب توجه نکرده است ولی از نظر معنوی دارای اهمیت می باشد و نشان می دهد که لطف علی خان زند بیش از تناسب سن خود دارای ذوق و اطلاع ادبی بوده است.

آرامگاه سعدی و حافظ که امروزه به این شکل در حضور ما هستند نتیجه تلاش وی هستند .

***

لطفعلی خان تا مرگ

هنگامی که جعفرخان پدرش در شیراز ترور شد وی در بوشهر سرگرم سر و سامان دادن به وضعیت آن سامان بود که خبر مرگ پدر را شنید. وی که در این هنگام تنها هجده یا نوزده سال داشت با سیصد تن سپاهی دشتستانی خود را به شیراز رساند و بر کودتاگران پیروز شد و کنترل اوضاع را به دست گرفت. در این هنگام با آقامحمدخان قاجار رو به رو شد که بر بخش‌های شمالی و مرکزی کشور چیره شده بود، با وی به نبرد پرداخت و در آغاز به کامیابی‌هایی هم رسید ولی هنگامی که در یکی از لشگرکشیها با سپاهش از شیراز بیرون رفته بود با خیانت حاج ابراهیم کلانتر روبه رو شد. وی دروازه‌های شیراز را بست و شاه جوان را به شهر راه نداد

سپاهیان نخست به دشتستان و سپس به بندر ریگ رفت.امیرعلی خان حیات داوودی فرمانروای ریگ وی را به گرمی پذیرفت و در اندازه توان نیروهایی بدو داد.او شکستهایی به سپاهیان قاجار وارد ساخت و سرانجام در دشت زرقان میان تخت جمشید و شیراز اردو زد.شهریار زند بعلت نیروهای کم دست به جنگ پارتیزانی زد.در این هنگام خود آقامحمدخان با سپاهی چهل هزار نفری به سوی فارس رهسپار شد. لطفعلی خان با سه هزار تن در جایی به نام شهرک میان راه شیراز–اصفهان و در ۱۴ فرسنگی شیراز به پیشباز سپاه قاجار رفت ولی چون شمار سپاهیان دوسوی نبرد با هم برابر نبود لطفعلی خان رو به شبیخونهای

پی‌درپی آورد و اینگونه ماهها سپاه قاجار را کلافه نمود.به ناچار با صد تن از یارانش از راه بیابان به طبس رفت، در میان راه چند تن از یارانش از زور تشنگی جان دادند، فرمانروای آن سامان دویست تن سرباز زیر فرمان او گذارد.وی با این شمار از سپاهیان که داشت پس از چندی ابرقو را گرفت.در آنجا به گسترش سپاهش پرداخت تا آنکه نیروهایش را به ۱۵۰۰ تن رساند، پس دارابجرد و نیریز را نیز به دست آورد و سپاهیانی را که قاجارها از شیراز برای جنگ با او فرستاده بودند را نیز شکست داد.در این هنگام بزرگان نرماشیر بدو پیوستند و او سرانجام توانست بر شهر کرمان چیره گردد. کرمانیان او را پذیرفتند و از او پشتیبانی کردند.او در کرمان به نام خود سکه زد و آن شهر را مرکز پادشاهی کوچکش قرار داد.آقامحمد خان با لشکرش کرمان را محاصره کرد، محاصره چهار ماه دنباله داشت و در شهر قحطی آمد. سرانجام لشکر قاجار به درون شهر ریخت. خان زند از میان سپاه قاجار گذشت و توانست به یاری اسبش غران خود را تندرست از میدان برهاند و به سوی ارگ بم رفت و بیست و چهار ساعت پس از آن به بم رسید. از بم به سوی طبس رفت. فرمانروای طبس امیرحسن خان به پیشبازش رفت و او را نکو داشت ولی بدو پیشنهاد کرد که به تیمورشاه درانی فرمانروای قندهار پناهنده شود. در همین زمان بزرگان نرماشیر برایش پیامی فرستادند که در جنگ با قاجارها از او پشتیبانی خواهند نمود. شاه زند به بم رفت و حاکم بم نیز وی را به نیکی پذیرفت ولی ازآنجا که می‌پنداشت برادرش که از لشکریان زند بود به دست سپاه قاجار افتاده‌است به مهمان خویش خیانت کرد و وی را به قاجارها سپرد. از دیگرسو خان قاجار پاداشی را برای تحویل دادن مرده یا زنده او تعیین کرد که فرمانروای بم با تحویل او به قاجارها آن را به دست آورد. البته لطفعلی خان به آسانی دستگیر نشد و تنها زمانی تسلیم شد که اسب نامدارش غران از پای درآمد .

به هر رو شاه جوان زند را با آن زخمهای بر بازو پیشانی و خونریزی شدیدش، به کرمان به پیش آغا محمد خان گجستک آورده و او ایستاد سلامی به خان گجستک قاجار نداد،و وی را خوار داشت،و در این جا بود که خان گجستک قاجار دوستور داد اصطبل بانان ترکمن اش به لطفعلی خان زند،پادشاه جوان و محبوب ایرانیان تجاوز کنند،فردای آن روز باز او را به پیش خان گجستک قاجار بردند و در حالیکه دیگر هوشی در تن نداشت و آب هم بدو نداده بودند و وی را روی زمین میکشیدند،به گزارش تاریخ نویسان،خان گجستک قاجار با نیشخندی به لطفعلی خان زند گفت: هان لطفعلی خان! هنوز هم غرور داری؟واپسین شاه زند که دیگر توان در سخن گفتن نداشت،تنها سرش را بالا برد و با خشم به او نگریست،و این ایستادگی با خان گجستک قاجار را خشمگین کرد و دستور داد لطفعلی خان زند را نابینا کنند.برخی نیز نوشته اند که او با دستهای خود چشمهای لطفعلی خان را از کاسه بیرون آورد.و برخی گزارش داده اند که سیم داغ بر چشم او کشیدند .

***

تجاوز جنسی به لطفعلی خان و رفتار با بازماندگان وی

وی را در حالیکه در نبرد با دشمنان زخمهای سختی را بر بازو و پیشانی برداشته بود به کرمان نزد خان قاجار بردند. او که خون بسیاری را از دست داده بود با همان حال نزار در برابر آغامحمد خان ایستاد و بدو سلام نداد و وی را خوار داشت.آغامحمد خان نیز دستور داد که اصطبل‌بانانش که از ترکمانان بودند وی را مورد تجاوز جنسی قرار دهند. فردای آن روز وی را باز به پیش خان قاجار آوردند در حالیکه دیگر هوشی در تن نداشت و آب هم بدو نداده بودند و وی را بر روی زمین می‌کشیدند.به گزارش تاریخنویسان خان

قاجار با نیشخند بدو گفت که: هان لطفعلی خان! هنوز هم غرور داری؟ واپسین شاه زند که دیگر توان سخن گفتند نداشت تنها سرش را بالا برد و با خشم بدو نگریست .این ایستادگی خان قاجار را به خشم آورد و دستور نابینا کردن او را داد .برخی نیز نوشته‌اند که او با دستهای خود چشمهای وی را از کاسه بیرون کشید .در باره چگونگی کور کردن وی نیز برخی بر این باورند که چشمهایش را از کاسه بیرون آوردند و برخی نیز چنین گزارش داده‌اند که میل داغ بر چشم او کشیدند .همچنین برخی تاریخنویسان گفته‌اند که دست و پای وی را نیز به دستور خان قاجار بریدند .

رفتار آغامحمدخان با بازماندگان واپسین شاه زند

دستور دیگرش بیرون کشیدن استخوانهای کریم خان زند،بنیادگذار پادشاهی زندیان از آرامگاهش بود،وی استخوانهای نخستین زند را به تهران برد و دستور داد که در زیر پله‌های کاخش جایی که همیشه از آن گذر می‌کرد خاک کنند تا همیشه بر آن پای نهد .این استخوانها تا پادشاهی رضاشاه پهلوی در همانجا ماند تا در زمان پادشاهی او استخوانها را با احترام بسیار از خاک بیرون آوردند و در جایی دیگر به خاک سپردند

سپس دستور بازداشت و زورگیری داراییهای زندیان و وابستگان آنها را داد و آنگاه شاهزادگان و شاهدختان زندی را با خواری بسیار یکجا گرد آورده و به سوی استرآباد کوچاند .چنین می‌نماید که سرنوشت شومی بر آنها رفته است،برای نمونه دختر کریم خان زند را به زور به یک قاطرچی شوهر داده‌اند،ولی روی هم رفته

به دلیل سانسور دستگاه قاجار آگاهی درستی از سرنوشت همه آنها نداریم. پسران لطفعلی خان فتح‌الله خان و خسرومیرزا نیز اخته شدند و مانند بردگان به فروش رسیدند. خسرومیرزا را پس از اخته کردن کور نمودند و به بردگی قاجارها گماشتند. به دستور خان قاجار سپاهیانش به شاهدخت مریم همسر لطفعلی خان تجاوز کنند.

آغامحمد خان همچنین مردم کرمان را نیز به گناه یاری دادن به لطفعلی خان جزای سختی داد،به فرمان او هفتاد هزار جفت چشم از مردان این شهر درآوردند و به زنان تجاوز کردند و آنان را چون بردگان فروختند و نه روز تمام این فاجعه دنباله داشت و در این دو روز تا توانستند از این شهر کشتند و بی‌سیرت کردند و ویران کردند و به آتش کشیدند و به بردگی بردند چنانکه کرمان تا سالها آبادی نیافت.به گزارش تاریخنویسان هشت هزارتن زن و کودک کرمانی را سپاهیانش به بردگی فروختند.همچنین به سبک مغولها فرمان داد تا از سر اسیرا جنگی کله‌منارهایی برای یادبود بسازند که تا سالها به جا بودند

همچنین در برخورد با سربازان وفادار به لطفعلی خان دستور داد که گوششان را بریدند و چشمشان را از کاسه بیرون کشیدند و از فراز کوه به پایین پرتشان کردند.همچنین گروهی از وفاداران به واپسین شهریار زند را گرد آورد و شمشیرهایشان را بدان پس داد و گفت اگر می‌خواهند زنده بمانند باید با هم بجنگند،ولی آنها شمشیرها را به سوی خود برگرداندند و خودکشی کردند.نامدارترین سردار لطفعلی خان زال خان نام

داشت.همچنین منشی شاه جوان را که میرزا محمدخان کاشانی نام داشت فرمان داد تا چشمش را درآوردند و دستش را بریدند

آغا محمد خان گجستک،حتی به پیکر نمیه جان لطفعلی خان زند نیز رحم نکرده و او را در شهر چرخانده و به همگان نشاند داده و پس از مدتی شکنجه و آزار بالاخره دستور مرگ لطفعلی خان زند را صادر کرد.و گویند او را خفه کردند و برخی نیز گزارش داده اند که او خودکشی کرد . سرانجام در سال ۱۱۷۳ وی جان سپرد وپیکرش را در امامزاده زید در بازار قدیمی تهران به خاک سپردند . (روحش گرامی)



لطفعلی خان زند

خان گسجتک قاجار به بازماند گان لطفعلی خان زند نیز رحم نکرد و دستور تجاوز به مریم همسر لطفعلی خان زند را نیز صادر کرد و هنگامی که شیراز را تسخیر نمود،کوشش کرد که یاد گارها و برج و باروی زندیان را ویران کنند .

گردون به زمانه خاک غم ریخت، دریغ

با شهد طرب زهر غم آمیخت، دریغ

از کینهٔ دور فلک جور سرشت

شیرازهٔ شیراز ز هم ریخت، دریغ



آقا محمد خان قاجار

این اقدام ابلهانه ی وی انتقادات بسیاری را به دنبال داشت اما به دنبال هر انتقاد چشمان منتقد از حدقه بیرون میامد !

غران نام اسب نامدار لطفعلی خان بود (بعلت رنگ سیاه اسب). نژاداین اسب نامشخص است که بارها جان ارباب خود را در نبردهای گوناگون رهانیده بود. این اسب تند و تیز سیاه رنگ بود و بر پیشانیش لکه‌ای سپید به مانند یک ستاره داشت. گریز لطفعلی خان از میان سپاه قاجارها در رویداد تاختن بر کرمان تنها با یاری غران شدنی گردید و چنانکه پیشتر گفته شد او فاصله میان کرمان تا بم را در بیست و چهار ساعت پیمود. سرانجام هنگامی که در بم لطفعلی خان بر اسبش نشست تا از مهلکه بگریزد دشمنان پاهای پشت این اسب را بریدند، حیوان به زانو می‌افتد ولی سوارش که از سرنوشتش آگاه نبود او را هی کرد،

اسب روی پای بریده‌اش می‌ایستد ولی از درد تاب نمی‌آورد و به زمین می‌افتد.دیدن صحنه قطع شدن پاهای غران شاه جوان را متاثر کرد .

بزرگ‌ترین لغزش لطفعلی خان اعتمادش به حاجی ابراهیم بود. این مرد به شاه جوان خیانت کرد و دروازه شیراز را به روی او بست و خانواده و زن و بچه و داراییهای وی را دودستی به خان قاجار سپرد.حاج ابراهیم دارای نفوذ بسیار بود و خویشانش در جاهای گوناگون ایران از تهران تا اصفهان بر سر کارهای مهم بودند.وی از آغاز کار به نامه‌نگاری با قاجارها پرداخته بود و داستان میرزامهدی نیز وی را رنجاند و یکسره به دشمن زندیان پیوست .



حاج ابراهیم کلانتر (خیانتکار)

لطفعلی خان شیراز را به حاج ابراهیم کلانتر سپرد و عازم اصفهان شد. همین که اختیار شیراز به دست حاجی ابراهیم کلانتر افتاد، چون می‌دانست که لطفعلی خان بر نیات باطنی او آگاهی یافته، از یک طرف در شیراز به دستگیری بزرگان خاندان زند پرداخت و از طرف دیگر عبدالرحیم خان، برادر خود را که در

اردوی لطفعلی خان بود به شوراندن لشکریان او واداشت. به این ترتیب بیشتر همراهان لطفعلی خان که کسانشان در شیراز مورد تهدید و تعرض کلانتر بودند، شبانه از قمشه (محل اردو) پراکنده شدند و لطفعلی خان به همین علت از جلوی آقا محمدخان منهزم گردید و به شیراز برگشت، اما کلانتر و یاران او جوان رشید زند را به شهر راه ندادند و او چاره‌ای ندید جز اینکه به جانب بوشهر رهسپار گردد .

آقا محمدخان حکومت شیراز را به کلانتر سپرد. این اقدام حاج ابراهیم خان باعث شد آقا محمدخان به سادگی بر جنوب ایران سلطه پیدا کند و با برانداختن حکومت زندها، حوزه نفوذ و سلطنت خود را گسترش دهد .

پیامدهای تصمیم حاج ابراهیم کلانتر در تاریخ ایران :

*حکومت زندیان شکست کامل خویش را از قاجاریان دید .

* لطفعلی خان جان خود را از داد .

*حکومتی بر سر کار آورد (قاجاریان) که ننگین‌ترین پیمان نامه‌های مرزی را با دولت‌های بیگانه بست به گونه‌ای که گستره پایان قاجاریان (ایران کنونی) ۴۰٪ از ایران نخستین است .

او در دوران فتحعلی شاه به تدریج بر میزان نفوذ و اقتدار خود افزود و فرزندان و بستگانش را بر ولایات دور و نزدیک کشور حاکم کرد. اما همین بسط قدرت باعث شد که بدگمانی شاه قاجار نسبت به او تحریک شود و سرانجامی شوم برایش رقم بخورد .

چنین بود که روز اول ذی الحجه **۱۲۱۵** (۲۶ فروردین ۱۱۸۰ه.ش.) او را دستگیر کردند و به طالقان فرستادند. حدود یک ماه بعد به دستور شاه قاجار، چشم او را میل کشیدند و زبانش بریدند و به قتلش رساندند. بیشتر فرزندان و بستگان او نیز سرنوشتی مشابه داشتند. اموال حاجی به نفع شاه ضبط شد و سمتش به میرزا محمد شفیع آصف الدوله رسید. تنها بازماندهٔ او سرسلسلهٔ تباری شد که در انتها به قوام الملک‌های شیرازی می‌رسید و آخرین آن‌ها علی قوام داماد رضاشاه و نخستین همسر اشرف پهلوی بود .

اکنون نگاهی میاندازیم به دودمان قاجاریه :

دودمان قاجاریه

قاجار، قاجاریه یا قاجاریان دودمانی ترک نژاد بودند که از حدود سال ۱۱۷۰ تا ۱۳۰٤ بر ایران فرمان راندند. ایل قاجار یکی از طایفه‌های ترکمان بود که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به ایران آمدند. آنان ابتدا در پیرامون ارمنستان ساکن شدند که شاه عباس بزرگ یک دسته از آنان را در استرآباد (گرگان امروزی) ساکن کرد و حکومت قاجاریه نیز از قاجارهای استرآباد تشکیل یافته است. بنیانگذار این سلسله آغامحمد خان است که رسماً در سال ۱۱۷٤ در تهران تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه قاجار، احمد شاه است که در سال ۱۳۰٤ برکنار شد و رضاشاه پهلوی، جای او را گرفت.

خاندان قاجار از خاندان‌های بزرگ ایران است. اعضای این خاندان، از نوادگان پسری شاهزادگان قاجار هستند. پس از اجباری شدن نام خانوادگی و شناسنامه در دورهٔ رضا شاه، هر کدام از شاخه‌های این خانواده نامی انتخاب کردند که اغلب برگرفته از نام یا لقب شاهزاده‌ای بود که نسب به او می‌رساندند. اکنون بسیاری از نوادگان قاجار در ایران، آذربایجان، اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند.

قاجارها قبیله‌ای از ترکمان‌ها بودند که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به آسیای صغیر و سپس به منطقه فعلی موسوم به ایران آمدند. قبیله قاجار یکی از قبایل قزلباش بود که ارتش صفوی محسوب می‌شد.

ایشان تبار خود را به کسی به نام قاجار نویان می‌رساندند که از سرداران چنگیز بود. نام این قبیله ریشه در عبارت آقاجر به معنای جنگجوی جنگل دارد. قاجار از ریشه کلمه قاچار است که در ترکی به معنای چابک

است. پس از حمله مغول به ایران و میان‌رودان، قاجارها نیز به همراه چند طایفه ترکمان و تاتار دیگر به شام و آناتولی کوچیدند

هنگامی که تیمور گورکانی به این نقطه تاخت، قبایل ترک بسیاری از جمله قاجارها و دیگر کوچندگان را به بند کشید و قصد بازگرداندن آنها به آسیای میانه را داشت. ولی آنها را به خواهش خواجه علی سیاه‌پوش – صوفی خانقاه صفوی – آزاد شدند که این موضوع باعث شیعه شدن و ارادت آنان به خاندان صفوی شد. پس از آن قاجارها یکی از سازندگان سپاه قزلباش شدند

ایل قاجار ابتدا در شمال رود ارس ساکن بودند و در آن زمان بدلیل کمک‌های بزرگی که به دربار صفوی می‌نمودند، قدرت بیشتری یافتند و سپس شاه عباس یکم دسته‌ای از آنان به غرب استرآباد و دشت گرگان کوچاند تا به عنوان سدی در برابر حملات پیاپی قبایل ترکمن و ازبک عمل کنند. ایل قاجار در استرآباد به دو شاخه تقسیم شدند. شاخه بالای رود گرگان به یوخاری‌باش (بالادستی) و شاخه پایین رود گرگان به اشاقه‌باش (پایین دستی)معروف شدند. حکومت قاجاریه از ایل اشاقه‌باش تشکیل یافت.

پس از یورش افغانها و فروپاشی حکومت صفویه، شاه تهماسب دوم – پادشاه آواره صفوی – پس از مدتی به مازندران گریخت و فتحعلی خان قاجار خدمت وی را پذیرفت. فتحعلی خان قاجار سردار سپاه تهماسب دوم شد و در حقیقت تهماسب بازیچه‌ای در دست فتحعلی خان بود. اما با پیوستن نادر به سپاه تهماسب، فتحعلی خان مقام پیشینش را از دست داد و در مشهد به تحریک نادر کشته شد

پس از فتحعلی خان، پسر دوازده ساله‌اش محمدحسن خان قاجار جای او را گرفت. ولی نادر شاه افشار در زمان حکومتش برای جلوگیری از به قدرت رسیدن محمدحسن خان که در هنگام قتل پدر ۱۲ سال بیش نداشت یوخاری‌باش‌ها که ساکنین بالادست رود گرگان بودند را به حکمرانی منصوب کرد تا بدین ترتیب با ایجاد شکاف و چندگانگی میان طوایف قاجار، نگران ناآرامی‌های داخلی نگردد و اشاقه‌باش‌ها زیر نظر حکومت ایشان گردند

پس از مرگ نادر شاه در سال ۱۱۲۶ هجری خورشیدی، طایفه قاجارهای استرآباد به سردمداری محمدحسن خان در پی کسب پادشاهی برآمدند. اما در نهایت از کریم خان زند شکست خوردند و محمدحسن خان به دست یکی از اعضای قبیله یوخاری‌باش کشته شد. فرزندان او از جمله آغامحمد خان و حسینقلی خان جهانسوز به عنوان گروگان در دربار زندیه نگهداری شدند. یکبار حسینقلی خان که از سوی کریم خان زند برای سرکوبی حاکم استرآباد فرستاده شده بود، در سمنان یاغی شد، ولی بدست زکی خان زند کشته شد.

در زمان این سلسه و بعد از کشمکش بسیار بین شاهان قاجار و آزادی خواهان، جنبش مشروطه در ایران برپا شد. و سرانجام ایران دارای مجلس (پارلمان) شد و بخشی از قدرت شاه به مجلس واگذار گردید .

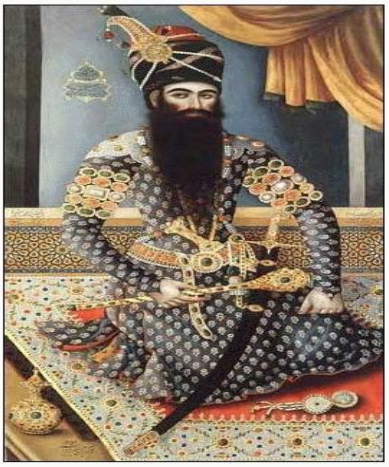
سلسه قاجار با کودتای **۱۲۹۹** رضاشاه که توطئه ای انگلیسی بود قدرت را از دست داد. با انحلال سلسله قاجار توسط مجلس شورای ملی در **۹** آبان **۱۳۰٤**، رضا شاه به سلطنت رسید. رضا شاه پهلوی پس از به سلطنت رسیدن بسیاری از وزرا و سفرای دولت قاجاریه را کهغالبا ً از وابستگان خاندان قاجار بودند به استخدام درآورد که این ارتباط حرفه‌ای تا پایان سلطنت محمدرضا شاه نیز ادامه یافت.

تصویر صفحه ی بعد شاهان قاجار را نشان میدهد که بر ایران حکومت کردند .

ستاره‌ی جاویدان



آقامحمد خان قاجار (۱۱۷۵-۱۱۷۰)
موسس سلسله قاجاریه



فتحعلی شاه (۱۲۱۳-۱۱۷۵)



محمّد شاه (۱۲۲۶-۱۲۱۳)



ناصرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۲۲۶)



مظفرالدین شاه (۱۲۸۵-۱۲۷۵)



احمد شاه (۱۳۰۴-۱۲۸۷)
آخرین شاه قاجار



محمّدعلی شاه (۱۲۸۷-۱۲۸۵)

این بود نگاهی خلاصه وار بر ایل قاجار و کارهایی که کرده بودند.

بی شک جز بدبختی چیزی را به همراه نداشتند .

***

لطفعلی به ما چه آموخت

لطفعلی خان در دوره ای زند گی میکرد کس به فکر مردم نبود و هرکس به فکر خوشگذرانی های خویش بود و به عبارت دیگر هر کس به منافع خود فکرمیکرد . کمتر کسی پیدا میشد که بخواهد جان خویش را برای وطن فدا کند . لطفعلی میراث فردی را به ارث برده بود که سعی و تلاشش برای آبادی و سربلندی مردم بود آن کسی نبود جز کریم خان وکیل الرعیا . آری کریم خان حتی به خود لقب پادشاه را نیز نداد و خود را وکیل الرعیا نامید .

پس از کریم خان دیگر کسی به فکر مردم نبود و میراث او که مردم پرستی و وطن پرستی داشت نابود میشد که ناگهان جوانی لز خاندان خود قد علم کرد و نشان داد که دنباله ی راه وی است . ولی او نتوانست کار خویش را به پایان برساند . او به دام افتاده ی تله هایی شد که خود به مار کذاشته بود او به افراد ی اجازه ی زند گی کردن داد که خود آن افراد باعث مرگ او شده بودند . پس از لطفعلی شاهان قاجا ر ایران و ملت را به دست نابودی دادند و با امضای قرارداد های مسخره و خفت بار، ایرانی را که افشار شاه کبیر تمام سرزمین هایش را با خون و دل تسخیر کرده بود را به مانند آب خوردنی به بیگانگان سپرد ند . آری اگر آقا محمد خان قاجار این خونخار دست از کشت و کشتار برمیداشت اگر فتحعلی شاه این سرزمین را به باد فنا نمیداد و اگر ناصرالدین شاه که جز سفر به فرنگ کاری بلد نبود و سنت گردن زنی را در این خاک مرسوم

کرد ، دست بر میداشت و اگر محمد علی شاه مجلس را به توپ نمیبست هم اکنون ایران ما چنین نبود . این قاجاریان بودند که کشور را به فنا دادند چه از لحاظ اقتصاد ، فرهنگ ، مرز و ... .

پس از خواندن کتاب خواجه تاجدار خنده ای تلخ کردم و به خود گفتم لعنت بر من که این کتاب را میخوانم . کتاب خواجه تاجدار به حمایت از آقا محمد خان برآمده است و سعی دارد جنایات او را توجیح کند . تجاوز ، کشتن ، آواره کردن آخر توجیح کردن هم دارد ؟ نمیدانم که چه فکر میکنید اما این حقیقت است و اریج شاهد اینم اجراست که لطفعلی خان جز خدمت به این کشور و این مردم کاری دگر نکرد و اگر زنده میماند جز این نمیکرد . آری حق دارم این را بگویم در هیچ جا نمیتوان سراغ گرفت که لطفعلی به مردم آزاری رسانده باشد . و یا به سرزمینش خیانتی کرده باشد . او حلال زاده بود و حلال زاده هیچگاه این کارها رنمیکند .

لطفعلی برای مردمش دعایی کرد که این بود : امیدوارم خداوند شما را از جهل و خرافات و نادانی دور نگه دارد .

دعاعی که همه ی ما انتظار برآورده شدنش را داریم و خواهان آن هستیم .

دلیل خیانت ابراهیم کلانتر به لطفعلی این بود ((لطفعلی جوان است و نمیتواند به کشور خدمت کند)) . اما مشاهده کردیم که او ثابت کرده بود که میتواند و گام هایش را برداشته بود .

ما باید درس بگیریم از لطفعلی و افرادی چون لطفعلی . بعد از او افرادی چون امیر کبیر و دکتر مصدق خواهان پیشرفت این مملکت شدند اما آنها نیز مانند لطفعلی بر اثر خیانت ها به نوعی کشته شدند . این خیانت ها بسیار بسیار به این مملکت آصیب زد .

گذشته را آینده است آری بسیاری این را میگویند و این را باور دارند . ما هم قبول داریم .ما از گذشته عبرت میگیریم که آینده ی خود را آباد کنیم .

اکنون داستانی را برایتان تعریف میکنم . روز به ذهنم رسید که میزان دانش افراد را در مورد لطفعلی را بدانم . به نزد دوستان و آشنایان و .. رفتم از هرکس که سوال میکردم که لطفعلی که بود پاسخ میداد " یکی از شاهان قدیم بود " و دیگری " فکر کنم پادشاه زندیه بود " و پاسخ هایی ماند اینها .

گفتم گذشته راه آینده است اما چه گذشته ای که کسی از خبر ندارد آنها حتی نمیدانند لطفعلی که بود چه برسد که بخواهند رشادت های او را بداند . آیا به راستی گذشته را آینده است ؟ گذشته ای که از آن خبر ندارند !

پس از انجام این کار تاسف خوردم . نمیدانم چرا نمیخواهیم بدانیم که ما بهترین هستیم . شکایات بس است بکوشیم در را سازند گی کشورمان .

امیدوارم که روزی آید که به روز های اوجمان بازگردیم و افرادی چون لطفعلی را در کشورمان ببینیم .

پایان